

محل در صورت عدم اعتماد به سایت، دیگر موارد لازم برای خرید امن است. والدین باید آگاهی خود را در این حوزه بالا ببرند. برای کودکان زیر هفت سال گوشی نباید تهیه کرد و به صورت آزاد در اختیار آنها قرار داد و می‌بایست والدین از ابزارهای کنترلی استفاده کنند. بروز بسیاری از پرونده‌ها ناشی از ناآگاهی افراد است. پلیس فتا در راستای همکاری با سازمان‌ها و سایت‌های خصوصی، جلسات متعددی را برگزار کرده تا از وقوع آن پیشگیری کند. امروز پرداخت امن در سایت‌های ثبت آگهی ایجاد شده اما به هیچ عنوان نباید به حساب اشخاص پولی واریز شود و همچنین افراد به هیچ عنوان به هر فروشگاه اینترنتی اعتماد نکنند و تا زمانی که کالا را دریافت نکرده و مطمئن نشده‌اند مبلغی به عنوان بیعانه پرداخت نکنند.

در مورد هک شدن حساب‌های بانکی نیز باید بگوییم، تقریباً همه می‌دانند که با دریافت هر پیامکی روی لینک کلیک نکنند اما هنوز هم این جرم یکی از پرتکرارترین جرائم است. در این شیوه با کلیک روی لینک‌های آلوده وارد صفحه‌ای می‌شویم که آلوده بوده و به نرم‌افزار دسترسی داده می‌شود تا بتواند اطلاعات حساب بانکی را در اختیار گرفته و برداشت وجه کند. همچنین دستگاه‌های اسکیم می‌توانند اطلاعات کارت فرد را استخراج کرده و در صورتی که رمز کارت نیز به فروشنده داده شده باشد، فرد به راحتی می‌تواند اقدام به کلاهبرداری کند؛ لذا رمز کارت را نباید به فرد دیگری داد و کارت مجزایی برای خرید تهیه کرد تا موجودی کمی در آن باشد.

# حسادت مرگبار

# به فامیل خوشنام

ماجرای قتل وکیل خوشنام و مرد همسایه که قربانی کینه و حسادت مردی

شده و از سوی دو قاتل اجاره‌ای از پا درآمده بودند، پرونده‌ای است که این

هفته روایت کرده‌ایم.



عاشق کارم به عنوان افسر ویژه قتل بودم. ۱۰ سال قبل در حالی که چهارسال از حضور در اداره جنایی می‌گذشت ساعت ۷:۴۵ صبح تازه وارد اداره شده بودم که تلفن کشیک ویژه قتل زنگ خورد. آن سوی خط مأمور کلانتری یکی از محلات بالای شهر بود. جناب سروان یک وکیل را به گلوله بسته‌اند و هرچه سریع خودتان را برسانید. آدرس را

گرفتم و راهی محل جنایت شدم. هنوز شهر خلوت بود و ۲۰ دقیقه بعد از تماس به محل جنایت رسیدم. هنوز بازپرس جنایی نرسیده بود و مأمور کلانتری راه را برایم باز کرد تا از نوار زردرنگ بررسی صحنه جرم عبور کنم. زنی شیون‌کنان محله را روی سرش گذاشته بود. برای حفظ آرامش صحنه از مأمور کلانتری خواستم زن جوان را به خانه یکی از همسایه‌ها منتقل و او را آرام کنند. افسر تجسس جلو آمد و گفت: جناب سروان مقتول وکیل نسبتاً سرشناسی بوده که به گلوله بسته شده است. در این جنایت یکی از همسایه‌ها هم زخمی و به بیمارستان منتقل شده و یکی از اهالی محل صحنه را دیده است. جسد آقای وکیل بین خودرواش و در پارکینگ روی زمین افتاده بود و خون از کنار جسد جاری شده بود. پارچه روی مقتول را کنار زدم، صورتش سالم بود، اما بدنش پر از گلوله بود. پزشک قانونی و بازپرس جنایی به صحنه رسیدند. با هماهنگی بازپرس شاهد ماجرا را خواستم تا ببینم چه دیده است. پسر جوان که شوکه شده و ترسیده بود، گفت: خانه ما چند خانه با آقای وکیل فاصله دارد. صبح برای رفتن به سر کار از خانه بیرون آمدم، آقای وکیل وقتی خودرواش را از پارکینگ بیرون آورد، رفت که در را ببندد، همان لحظه سه سرنشین یک خودرو به سمت او شلیک کردند. مرد همسایه که مشغول آب دادن باغچه کناری بود به سمت آقای وکیل رفت تا کمکش کند که مردان ناشناس به سمت او هم شلیک کرده و فرار کردند. من نتوانستم پلاک ماشین را ببینم و آنها رفتند، همه این اتفاقات کمتر از یک دقیقه رخ داد. اظهارات شاهد حادثه را ثبت کردم. پزشک قانونی هم جسد را بررسی کرده بود و در گزارشش گفت: جناب سروان شش گلوله به مقتول اصابت کرده و از اسلحه کلاشینکف شلیک شده است. علت اصلی مرگ، گلوله شلیک شده به زیر قلب است. بررسی صحنه تمام شد که افسر کلانتری آمد و از مرگ مرد همسایه در بیمارستان خبر داد. با تیم جنایی راهی بیمارستان شدیم. مرد ۴۵ ساله به خاطر اصابت سه گلوله جان

را از دست داده بود. صبح فردا خانواده آقای وکیل به اداره جنایی آمدند، تحقیقات از آنها را انجام دادم که مدعی شدند محسن با کسی اختلاف نداشته و فرد خوشنامی است. از دوستانم در دادگستری و چند وکیل که محسن را می‌شناختند تلفنی سؤال کردم که همه گفتند او مرد خوشنامی بوده و با کسی اختلاف نداشته است. در تحقیقات بیشتر متوجه شدم خانواده مقتول از اهالی سرشناس در شهر هستند و سرشان به کار خودشان است و با کسی اختلاف و درگیری ندارند. با این تحقیقات جنایت خانوادگی منتفی شد. از همه مأموران شهر خواستم خودروهای شبیه خودروی قاتلان را زیر نظر داشته باشند و مورد مشکوک را گزارش کنند. سه روز بعد مأموران پلیس راه خبر دادند کنار کوهستان بیرون شهر یک خودرو رها شده است. به آنجا رفتم و ماشین را بررسی کردم. استعلام پلاک نشان می‌داد خودرو شش ماه قبل سرقت شده است. شاهد ماجرای قتل را احضار کردم که گفت همان خودرو صحنه جنایت است و رنگ پریذگی صندوق خودرو را تأیید کرد. از همه دوستان و آشنایان آقای وکیل تحقیق کردم، اما هیچ‌کدام در قتل نقش نداشتند و حتی یک پرونده هم نداشت که با موکل یا طرف مقابل دچار اختلاف شده باشد.

هر راهی را می‌رفتم به بن‌بست می‌خوردم. ۹ ماه از قتل وکیل و مرد همسایه گذشته بود و هیچ سرنخی نداشتیم، خانواده‌اش مدام پیگیر بودند و به آنها گفتم که پیگیر ماجرا هستیم. خودم هم سردرگم شده بودم که چطور هیچ سرنخی نیست، ولی به خودم امیدواری می‌دادم که قاتل را شناسایی و دستگیر می‌کنم، دلم نمی‌خواست پرونده بدون کشف در کارنامه داشته باشم و خون آقای وکیل هم پایمال شود. دوباره از نو پرونده و همه مظنونان و آشنایان را بررسی کردم و فهمیدم یکی از آشنایان او در زمان قتل ایران نبوده، ولی در جمع‌های شخصی همیشه به زندگی و کار وکیل حسودی می‌کرده است. خانواده مقتول را دعوت کردم و در مورد مرد آشنا پرسیدم که گفتند او از آشنایان خانوادگی و مرد خوبی است و فکر نمی‌کنند او قاتل باشد و حتی زمان قتل ایران نبوده است. از دو نفر دیگر هم در مورد مرد جوان تحقیق کردم که آنها حسادت او به محسن را تأیید کردند، اما گفتند که او مرد خوبی است و حسادت نمی‌تواند انگیزه قتل از سوی او باشد. با بازپرس پرونده صحبت کردم و گفتم این تنها مظنون جنایت است و اجازه بازداشت و تحقیق از او را صادر کند که او حکم بازداشت مرد



جوان را داد. به خانه او رفته و دستگیرش کردیم، مرد جوان بسیار آرام بود و وقتی روبه‌رویم نشست به بازداشتش اعتراض کرد و گفت نمی‌داند چرا او را دستگیر کردیم. از متهم به نام جمال خواستم دلیل قتل محسن را توضیح دهد که ادعا کرد زمان جنایت ایران نبوده و هیچ چیز نمی‌داند. روان‌شناسی چهره‌اش نشان می‌داد حرفه‌ای است اما موضوعی را مخفی می‌کند. دو ماه از او بازجویی کردم که گفت بی‌گناه است و اشتباهی دستگیر شده و هیچ اعترافی نمی‌کرد. بازپرس تماس گرفت که اگر بی‌گناه است باید آزاد شود که از او خواستم یک هفته دیگر مهلت دهد که قبول کرد و بازداشتش تمدید شد. مطمئن بودم گره این جنایت به دست جمال باز می‌شود. سه روز بعد او روبه‌رویم نشست و گفت اعتراف می‌کنم و من طراح قتل هستم؛ دیگر توان بازداشت ندارم. از او خواستم جنایت را تعریف کند که شروع به اعتراف کرد و گفت: من آشنای خانوادگی مقتول هستم، ولی او خیلی معروف و محبوب بود. از موفقیت او ناراحت بودم و حسادت مثل خوره به جانم افتاده بود. تصمیم گرفتم او را بکشم و خیالم را راحت کنم. یک‌سال و نیم قبل از جنایت سراغ شرور معروفی رفتم و با دستمزد خوب، پیشنهاد دادم تا محسن را بکشد که او قبول کرد. برای این‌که او راحت این کار را انجام دهد پول دادم تا اسلحه بخرد و یک خانه نزدیک خانه وکیل برایش خریدم. در این مدت دوبار می‌خواست وکیل را بکشد که به خاطر شلوغی محل‌های رفت‌وآمد محسن موفق نشد. مرد شرور پیشنهاد داد صبح زود که محسن از خانه خارج می‌شود او را به قتل برساند که قبول کردم و بلیت یکی از کشورهای اروپایی را گرفته و به آنجا رفتم تا بعد از قتل برگردم. یک روز مرد شرور پیام داد که من و همدستم کار وکیل را تمام کردیم و پول مان را پرداخت کن، من هم وقتی از سفر آمدم پولش را نقد در چمدان به او دادم. من فکر نمی‌کردم هیچ‌وقت کسی به من مظنون شود. نقشه من بی‌نقص بود. سریع اطلاعات مرد شرور را گرفتم و شبانه به خانه‌اش رفتم و او را دستگیر کردیم. مرد شرور که ده‌ها پرونده شراکت داشت، اعتراف کرد در ازای چند صد میلیون تومان پول، حاضر به این کار شده و با همدستش آقای وکیل را به قتل رسانده است. او مدعی شد نمی‌خواستیم مرد همسایه را بزنیم اما او به ما نزدیک شد و قصد داشت دیگر شود که به سمتش شلیک کردیم. با اعترافات قاتل اجاره‌ای همدستش

هم دو روز بعد دستگیر شدند. خوشحال بودم که معمای جنایت را حل کردم و عاملان قتل دو مرد بی‌گناه را شناسایی و دستگیر کردم.

